



درس تفسیر سوره مبارکه احقاف - جلسه ۶

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ
(۹) قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنَ عِنْدِ اللَّهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ مِثْلِهِ فَأَمَنَ وَاسْتَكْبَرْتُمْ إِنْ اللَّهَ لَا
يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۱۰)﴾

طرح مسئله نبوت بعد از توحید در سوره احقاف

سوره مبارکه «احقاف» - همان طوری که ملاحظه فرمودید - چون در مکه نازل شد، عناصر محوری آن هم اصول دین است؛ منتها سوره مکی چند قسم می باشند: در برخی ها قسمت توحید بیش از وحی و نبوت است، در برخی ها، قسمت وحی و نبوت بیش از توحید و معاد است و در بعضی از سوره هم قسمت معاد آن بیش از توحید و وحی و نبوت است؛ البته این برابر ضرورت نیاز آن جامعه است. در این سوره مبارکه «احقاف» بعد از جریان توحید، مسئله وحی و نبوت را مطرح فرمود.

بعد فرمود نه من اولین پیامبر هستم و نه پیام من اولین پیام است؛ قبل از من انبیای دیگر (علیهم السلام) هم بودند و پیام‌هایی هم آوردند و شما هم شاهد نبوت آنها و شاهد پیام آنها بودید؛ هم نبوت آنها را ادراک کردید و هم پیام آنها را دریافت کردید، پس ﴿قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ﴾؛ یعنی در این دو بخش من نوع آور نیستم، اولین پیامبر یا اولین پیام برای من نیست. ﴿وَمَا أَدْرِ مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ﴾؛ شما توقع دارید من کارهای غیبی برای شما انجام بدهم - نظیر آنچه در سوره مبارکه «اسراء» گذشت - مقدور من نیست! توقع دارید که من از آینده به ذات خودم و بدون وحی خبر بدهم، مقدور من نیست! ولی ﴿إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾؛ آنچه ذات اقدس الهی به من وحی می‌فرستد، من جداً از آن تبعیت می‌کنم. در آیات^۱ فراوانی خدای سبحان فرمود: ﴿تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ﴾^۲ که قصه آن ﴿مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ﴾^۳، ﴿مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ﴾^۴، ﴿مَا كُنْتَ ثَاوِيًّا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ﴾^۵ یا ﴿مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ﴾^۶ همه اینها را بیان فرمود؛ جریان نوح و کشتی نوح را که تاریخ مدوئی نبود تا انسان از تاریخ آن استفاده کند، همه را برای پیامبر شرح داد و بسیاری از جریان‌های آینده را هم شرح داد.

بنابراین جمع این آیات این است که من ذاتاً عالم به غیب نیستم، برای اینکه بشر و مخلوق خدا هستم و اما اسرار غیبی را ذات اقدس الهی برابر حکم و مصلحتی که خود می‌داند برای من نازل کرده و درباره آینده شما هم من یک رؤیای خوبی دیدم، اما چه زمانی اتفاق می‌افتد و چه زمانی جریان مهاجرت از مکه به مدینه پیش می‌آید که ما از این رنج‌ها نجات پیدا می‌کنیم، آن به دست خداست. پس ﴿مَا كُنْتُ بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ﴾ از دو منظر، ﴿وَمَا

۱. سوره آل عمران، آیه ۴۴؛ سوره یوسف، آیه ۱۰۲؛ ﴿تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ﴾.

۲. سوره هود، آیه ۴۹.

۳. سوره قصص، آیه ۴۶.

۴. سوره قصص، آیه ۴۴.

۵. سوره قصص، آیه ۴۵.

۶. سوره آل عمران، آیه ۴۴؛ سوره یوسف، آیه ۱۰۲.

أَذْرِ مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ» از دو منظر و وحی هم که می‌آید من فقط تابع وحی هستم و اسرار الهی هم بر من نازل می‌شود.

صدور حکم در انحصار خدا و تبیین آن توسط پیامبر

در سوره مبارکه «اعراف» هم گذشت پیامبر که تابع وحی است، شما هم پیرو او باشید! آیه ۱۵۸ سوره مبارکه «اعراف» این بود که ﴿وَاتَّبِعُوا لَكُمْ تَهْتَدُونَ﴾؛ یعنی شما هم پیرو وحی باشید، چنان که او پیرو وحی است. در این جا چند مطلب است که یکی پس از دیگری باید تبیین بشود: یکی عامی است که در سوره مبارکه «انعام» آمده یا در سوره مبارکه «یوسف» آمده که ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾^۷؛ حاکمیت مُتَعَلِّق به خداست! این استثنای پذیر نیست، تخصیص‌پذیر نیست، تقییدپذیر نیست که ما در جهان - معاذ الله - دو تا حاکم داشته باشیم: یکی خدا و یکی غیر خدا؛ چه در نظام تکوین و چه در نظام تشریع این اصل تخصیص یا تقییدپذیر نیست: ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾؛ در سوره مبارکه «انعام» همین مطلب را فرمود، در سوره مبارکه «یوسف» هم همین مطلب را دارد که ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾؛ غیر از ذات اقدس الهی کسی حق حاکمیت ندارد. در جریان یوسف که فرمودند شما این احکام را بیان کنید، فرمود: ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾، تغییر حکم مقدور احدی نیست، تبیین حکم فقط در اختیار ذات اقدس الهی است؛ حالا آن آیه را که «بالصراحة» در سوره «یوسف» یا «انعام» بیان کرد عرض می‌کنیم، ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾ تخصیص‌پذیر هم نیست! درباره خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ﴿إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ﴾، این چنین نیست که من مثل یک مرجع تقلید یا مثل یک مجتهد بنشینم فکر بکنم و برابر علم حصولی و ادله ظنی و امثال آن حکمی را بفهمم و از آن اطاعت کنم، این طور نیست! مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه) در بجا ادعای اجماع امامیه را نقل می‌کند که علمای امامیه اجماع دارند وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برابر

۷. سوره انعام، آیه ۵۷؛ سوره یوسف، آیه ۴۰ و ۶۷.

علم حصولی و اجتهادی و ظنی که فقها و مراجع دارند مانند آنها حکم خدا را بیان نمی‌کند، بلکه برابر وحی الهی و الهام الهی بیان می‌کند.^۸ پس نه ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾ تخصیص یا تقییدپذیر است، نه ﴿إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾ تخصیص‌پذیر است؛ فقط از وحی اطاعت می‌کنم و حکم هم فقط متعلق به خداست.

چگونگی جمع روایات دال بر «فرض الله» و «فرض النبی» و انحصاری بودن احکام

می‌ماند روایاتی که در باب تفویض آمده است؛ چند روایت است که مرحوم کلینی نقل کرد و دیگران هم نقل کردند که ذات اقدس الهی بخشی از احکام را به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) واگذار کرده که از این‌جا مسئله «فرض التبی» و «فرض الله» از هم جدا شدند؛ آن احکامی را که خدا بیان فرمود می‌شود «فرض الله» و آن احکامی را که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود می‌شود «فرض التبی». وقتی به آن روایات مراجعه می‌شود - اینها تقریباً ده روایت هستند که مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه) اینها را شرح کرده، چون اصل آن روایات را مرحوم کلینی در کافی^۹ نقل کرده است - در این روایات همان‌طوری که تفویض نسبت به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هست، نسبت به ائمه (علیهم السلام) هست که خداوند امر احکام را «فَوْضَ» به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و پیغمبر هم «فَوْضَ» آن را به اهل بیت (علیهم السلام). از این جهت وقتی گفته می‌شود «فرض التبی»، یعنی چیزی را که غیر خدا بیان کرده؛ خواه به صورت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به مردم افاضه شده باشد و خواه به صورت امام که قهراً «فرض التبی»، می‌شود «فرض التبی و الامام»؛ صورت

۸. بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۸۳؛ «و ساق رحمه الله الکلام إلى أن قال و قد یری الله فی منامه خلقا کثیرا ما یصح تأویله و یشیت حقه لکنه لا یطلق بعد استقرار الشریعة علیه اسم الوحی و لا یقال فی هذا الوقت لمن أطلععه الله علی علم شیء إنه یوحی إلیه و عندنا أن الله تعالی یسمع الحجج بعد نبیه صلی الله علیه و آله و سلم کلاما یشیه إلیهم أی الأوصیاء فی علم ما یکون لکنه لا یطلق علیه اسم الوحی لما قدمناه من إجماع المسلمین».

۹. الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۱، ص ۲۶۸-۲۶۵؛ «بَابُ التَّفْوِیْضِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ وَ إِلَى الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فِي أَمْرِ الدِّینِ».

خاص به این معناست که «فرض» یا «فرضُ الله» است یا «فرضُ المعصوم»، آن معصوم یا پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) است یا امام(علیه السلام).

ضرورت بررسی روایات دال بر «فرض النبی»

در این روایات ده‌گانه که مرحوم کلینی نقل کرد و مرحوم مجلسی(رضوان الله علیه) در مرآة آورد، هفت تا از این روایات یا ضعیف هستند یا مجهول، سه تا روایت از این روایات یکی از اینها حسن است، یکی موثق است و یکی هم صحیح؛ حالا گوشه‌ای از این روایات را بخوانیم و ببینیم که فرمایش مرحوم مجلسی یا سایر فقهاء این است که - معاذ الله - پیغمبر از آن جهت که یک مجتهد است مثل یک مرجع دینی، ایشان می‌آید با علم حصولی و با ظنون خود حکمی را می‌فهمد و بر «فرضُ النبی» اضافه می‌کند که می‌شود «فرضُ الله»؟ یا نه، «سابقه» وحی دارد، «لاحقه» الهام دارد، «معصومانه» در وحی و الهام جستجو می‌کند و آن حکم خدا را بیان می‌کند؟

خلافت الهی انسان نشانه بازگشت «فرض النبی» به «فرض الله»

مستحضرید که سِمَتی که برای پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) است، هم نبوت است، هم رسالت است و هم خلافت؛ پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) این دو سِمَت را که دارد، آن سِمَت سوم جامع آن دو صفت و سِمَت است؛ یک صفت این است که او نبی است؛ یعنی خبر و گزارش را از خدا دریافت می‌کند. آن جهت ارتباط خبریابی انسان کامل از خدا را می‌گویند نبوت، «نبأ» یعنی خبر؛ از آن جهت که اخبار را دریافت می‌کند می‌شود نبی و از آن جهت که اخبار دریافت شده را به امت اسلامی می‌رساند می‌شود رسول. رسول «بِمَا أَتَاهُ رَسُولٌ» حرفی ندارد مگر «کلامُ الله» و جامع بین این دو جهت می‌شود خلافت، او «خلیفه الله» است. سخن از وکالت یا نیابت و امثال آن نیست که یک سلسله اموری را موکل بخواند و وکیل برابر قانونی که خودش تشخیص می‌دهد انجام

بدهد، از آن سنخ نیست؛ خلیفه از آن جهت که خلیفه است، حرف «مُستخلف عنه» را می‌زند. در بحث‌های کرامت انسان هم این مطلب گذشت که خدا فرمود من انسان را کریم خلق کردم: ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾^{۱۰}، چرا؟ جهت کرامت انسان چیست؟ پاسخ این است که انسان خلیفه است؛ منتها خلافت مقول به تشکیک است! آن خلافتِ معصومانه برای انبیا و ائمه (علیهم السلام) است و خلافت عادلانه و امثال آن نصیب مؤمنین هم خواهد بود که مؤمن خلیفه خداست؛ البته در حد عدالت و نه بالاتر. خلیفه از آن جهت که خلیفه است خودش کریم نیست، چون جانشین کریم است ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾ شامل حال او می‌شود. پس ادعای اول قرآن این است که ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾ و دلیل این کرامت هم خلافت است، برای اینکه خلیفه کریم، کریم است؛ وقتی خلیفه کریم، کریم بود؛ یعنی کرامت او «بالخلافة» است، نه برای خودش! اگر کسی حیثیت و آبرویی دارد برای اینکه جانشین یک وزیر است، امضای او که به منزله امضای وزیر است باید کار وزارتخانه را انجام بدهد، نه کار شخصی را! اگر کسی قائم مقام یک سِمَت والایی بود، ولی کارها و حرف خودش را انجام داد، این می‌شود غاصب؛ لذا همین قرآنی که انسان را به عنوان ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾ بیان می‌کند و راز کرامت انسان را هم در خلافت او می‌داند که انسان خلیفه خداست، اگر کسی نان خلافت را بخورد و در کنار سفره کرامت و خلافت الهی بنشیند و حرف خودش را بزند می‌شود غاصب، آن‌گاه همین افراد را قرآن می‌فرماید: ﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾^{۱۱}، همین انسان‌ها را می‌گوید! برای اینکه او غاصبانه دارد زندگی می‌کند، او نان خلافت را می‌خورد و حرف خودش را دارد می‌زند! اگر کسی کریم است باید حرف صاحب کرامت را بزند. بنابراین خلیفه آن است که حرف «مُستخلف عنه» را بزند

۱۰. سوره اسراء، آیه ۷۰.

۱۱. سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

و اگر کسی بخواهد حرف خودش را بزند دیگر خلیفه نیست! رسول آن است که حرف «مُرْسِل» را برساند، کسی بخواهد حرف خودش را برساند که رسول نیست!

بررسی روایات دال بر «فرض النبی»

اما این بابی که مرحوم کلینی نقل کرد و مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه) این ده روایت را نقل می‌کند، روایت اول و دوم یکی ضعیف است و دیگری مجهول، روایت ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم یا ضعیف است یا مجهول، سوم و چهارم و پنجم یکی صحیح است، یکی هم حسن است و دیگری هم موثق؛ حالا مضمون این روایات چیست؟

عنوان باب این است: «بَابُ التَّفْوِیْضِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَإِلَى الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فِي أَمْرِ الدِّينِ»^{۱۲} این عنوان باب است در مرآة العقول، جلد سوم صفحه ۱۴۱ تا صفحه ۱۵۶. این روایت اول و دوم که یکی ضعیف است و دیگری مجهول، روایت ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم آن پنج تا هم که یا ضعیف است یا مجهول، این هفت روایت که خارج بشود سه روایت می‌ماند که یکی حسن، یکی موثق و دیگری هم صحیح است؛ حالا مضمون روایات چیست؟ اصل روایت اول را که ایشان نقل می‌کنند «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي زَاهِرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ التَّحَوِيُّ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَدَبَ نَبِيَّهُ [صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ] عَلَى مَحَبَّتِهِ فَقَالَ وَإِنَّكَ ﴿لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾»^{۱۳} ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾»^{۱۴} که

۱۲. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۳، ص ۱۴۱.

۱۳. سوره قلم، آیه ۴.

۱۴. سوره حشر، آیه ۷.

سوره «حشر» است «وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾»^{۱۵} چرا؟ چون رسول از آن جهت که رسول است حرف مرسل را می‌زند. «ثُمَّ قَالَ وَإِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ فَوْضَ إِلَيَّ عَلِيٌّ وَائْتَمَنَهُ»؛ همه این اسرار را به وجود مبارک حضرت امیر سپرد، وقتی گفتند وجود مبارک حضرت، یعنی دوازده امام! آن وقت «فَسَلَّمْتُمْ وَجَحَدَ النَّاسُ»؛ شما شیعه‌ها قبول کردید و مردم انکار کردند، «فَوَاللَّهِ» خدا این نجات را بهره شما نکرد، مگر همین پذیرش ولایت و رسالت و امامت اهل بیت و پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم). «فَوَاللَّهِ لَنُحِبُّكُمْ أَنْ تَقُولُوا إِذَا قُلْنَا وَ أَنْ تَصْمُتُوا إِذَا صَمَتْنَا»؛ ما دوست داریم که هر چه ما می‌گوییم شما پیرو ما باشید و هر جا که ما ساکت هستیم، شما هم ساکت باشید. «وَنَحْنُ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَا جَعَلَ اللَّهُ لِأَحَدٍ خَيْرًا فِي خِلَافِ أَمْرِنَا»؛^{۱۶} ما واسطه‌ایم! اگر کسی واسطه است، واسطه «بِمَا أَتَاهُ وَاسِطَةٌ» حرف خودش را می‌زند یا حرف «ذی‌الواسطه» را نقل می‌کند! این طور نیست که امام (سلام الله علیه) یا پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مثل یک مرجع تقلید و فقیه بنشینند استدلال بکند، فکر بکند، مصالح مرسله یا امثال آن را برابر ادله ظنیه به فکر خودش یک چیزی دریاورد و فتوا بدهد! او می‌شود مرجع تقلید، او که دیگر امام نیست! حالا یک اختلاف نظری بین مرحوم مفید و مرحوم صدوق هست که آن را ایشان جمع‌بندی می‌کنند.

تقسیم تفویض امور به پیامبر در دو حوزه تکوین و تشریع

مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه) می‌فرماید که این تفویض در دو مبحث است: یکی در نظام تکوین است که خلقت، «احیاء» و «أماته» چیزی به غیر خدا وابسته نیست، مگر در حدّ معجزه؛ این عیسای مسیح است که مرده

۱۵. سوره نساء، آیه ۸۰.

۱۶. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۲۶۵؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۳، ص ۱۴۱ و ۱۴۲.

را زنده می‌کند: ﴿تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ﴾^{۱۷} این می‌شود معجزه و در غیر معجزه کاری از انبیا و اولیا ساخته نیست. در کارهای معجزات چه «احیاء موتی» و مانند آن و چه خلق کردن، اینها در حدّ وسیله هستند و وسیله هم «بِمَا أَتَتْهُ وَاسِيلَةٌ» مستقل نیست، کار «ذی الوسیله» را انجام می‌دهند. پس در نظام تکوین این‌طور نیست که - معاذ الله - امام یا پیغمبر «بالاستقلال» کاری را انجام بدهند.

تبیین دو وجه تفویض امور در حوزه تکوین و مقصود نبودن آن

فرمود این، دو وجه دارد:^{۱۸} یکی اینکه بگوییم - معاذ الله - «إِنَّهُمْ يَفْعَلُونَ جَمِيعَ ذَلِكَ بِقُدْرَتِهِمْ وَإِرَادَتِهِمْ وَهُمْ الْفَاعِلُونَ لَهَا حَقِيقَةٌ» که اینها واقعاً کفر هستند، «فهذا كفر صريح» اینکه تکفیری خیال می‌کند، این است که شیعیان - معاذ الله - چنین حرفی را می‌زنند که اینها «بالذات» و «بالاصالة» مرده را زنده می‌کنند یا حاجت مردم را برآورده می‌کنند، اینکه نیست! «فهذا كفر صريح دلّت علی استحالة الأدلة العقلية و النقلية و لا یستریب عاقل فی كفر من قال به»؛ هیچ‌کسی شک نمی‌کند که اگر کسی - معاذ الله - بگوید امام یا پیغمبر - معاذ الله - مستقلاً و بدون اراده الهی مرده را زنده می‌کنند، مریض را شفا می‌دهند و مانند آن؛ وسیله «بِمَا أَتَتْهُ وَاسِيلَةٌ» کار «ذی الوسیله» را منتقل می‌کند.

این وجه اوّلی که در نظام تکوین مراد نیست، مرحوم مجلسی در دو بخش بحث کردند: یک بخش درباره تکوین که خارج از بحث کنونی ماست، گرچه مورد خواست آنها که می‌گفتند برای ما گنجی بیاور یا به این کوه‌ها دستور بده که قدری کنار بروند و دشتی برای سرزمین مکه پیدا بشود تا ما کشاورزی بکنیم، این پیشنهادات باطلی که در سوره مبارکه «إسراء» بحث آن گذشت؛ گفتند فرشته‌ای بیاید که برای تو گنجی بیاورد، برای ما چشمه درست کن،

۱۷. سوره مائده، آیه ۱۱۰.

۱۸. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۳، ص ۱۴۳.

اگر توانستی این کوه‌ها را کنار ببری تا این سرزمین مکه دشتی بشود تا ما کشاورزی بکنیم، پیغمبر فرمود اینها به دست من نیست، ذات اقدس الهی بخواهد انجام می‌دهد. اینها در بحث تکوین است. بحث تکوین که گذشت وارد بحث تشریع می‌شویم تا «فرضُ التَّبی» و «فرضُ الله» هم مشخص بشود. پس در بحث تکوین اگر کسی این چنین بگوید «بین الغی» است.

وجه دوم این است که ذات اقدس الهی هر وقت اینها اراده کردند، مقارن اراده و تصمیم اینها خدای سبحان تصمیم می‌گیرد و اراده می‌کند که همزمان بشود؟ می‌فرماید عقلاً محال نیست، لکن اخبار کثیره‌ای را که ما در کتاب بحار وارد کردیم، این را هم منع می‌کند؛ فقط معجزات این طور است، در غیر معجزات این طور نیست. «مع أن القول به قول بما لا يعلم إذ لم يرد ذلك في الأخبار المعتبرة فيما نعلم و ما ورد من الأخبار الدالة على ذلك»، مثل «خطبة البيان»ی که منصوب به حضرت امیر است، این «فلم توجد إلا في كتب الغلاة و أشباههم مع أنه»؛ بر فرض چنین روایتی هم باشد «يمكن حملها على أن المراد بها» این است که «كونهم علة غائية لإيجاد جميع المكنونات و أنه تعالى جعلهم مطاعا في الأرضين و السماوات و يطيعهم بإذن الله تعالى كل شيء حتى الجمادات و أنهم إذا شاءوا أمرا لا يرد الله مشيئتهم لكنهم لا يشاءون إلا أن يشاء الله»؛ آن بخش‌های پایانی زیارت «جامعه» هم به این مضمون می‌باشد که «بِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَ بِكُمْ يَخْتِمُ»^{۱۹} هر چه که شما بخواهید انجام می‌شود! یعنی ذات اقدس الهی به شما این امکانات را داده که شما پیام‌رسان مشیئت الهی باشید؛ امر شما در آسمان «مَتَّبِع» است، در زمین «مَتَّبِع» است و هر کدام هر چه که بخواهید انجام می‌دهند؛ یعنی به این معنا و به این وجه دومی است که مرحوم مجلسی ذکر می‌کند. «و ما ورد من الأخبار في نزول الملائكة و الروح لكل أمر إليهم و أنه لا ينزل من السماء ملك لأمر إلا بدأ بهم»، این «فليس لمدخلتهم في تلك الأمور و لا للاستشارة بهم فيها بل له الخلق و الأمر» که این «له» - تقدیم خبر بر

۱۹. من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۶۱۵.

مبتدا - هم مفید حصر است، «بل له الخلق و الأمر تعالى شأنه و ليس ذلك إلا لتشريفهم و إكرامهم و إظهار رفعة مقامهم»؛^{۲۰} بعد فرمایش مرحوم امین الاسلام را نقل می‌کند، بعد روایاتی که مربوط به این زمینه است، چه از وجود مبارک حضرت حجّت و مانند را ذکر می‌کند و بعد هم سخن مرحوم صدوق را ذکر می‌کند که تفویض در این جا به هیچ وجه نیست که خدای سبحان کاری را به اینها واگذار کرده باشد و خودش کنار کشیده باشد! چون قطع رابطه ربوبیت خدا از موجودی از موجودات پذیرفتنی نیست. این تفویض در نظام تکوین است که دو تا معنا دارد: اولی که محال است و دومی ممکن هست، ولی دلیل معتبری ما نداریم و باید توجیه بشود.

بیان دو وجه تفویض امور تشریعی به پیامبر و امکان آن

اما مقام و بحث ثانی تفویض در تشریع است. فرمود: «الثانی: التفویض فی أمر الدین و هذا أيضاً یحتمل وجهین»،^{۲۱} همان طوری که تفویض در نظام تکوین دو وجه بود، تفویض در نظام تشریع هم دو وجه است: «أحدهما: أن یکون الله تعالى فوّض إلى النبی و الأئمة صلوات الله علیهم أجمعین عموماً أن یحلّوا ما شاءوا و یحرّموا ما شاءوا من غیر وحی و إلهام أو یغیّروا ما أوحى إلیهم بأرائهم و هذا باطل لا یقول به عاقل»، چرا؟ «فإن النبی صلی الله علیه و آله و سلم کان ینتظر الوحی أياماً کثیرة»؛ چند روز بود منتظر وحی بود تا اینکه حکم الهی بیاید، رسول «بِمَا أَنَّهُ رَسُولٌ» حرف مرسِل را می‌زند! اینکه مجتهد و فقیه نیست که بنشینند ادلّه ظنّیه را بررسی کند و با اصل و امارات حکم صادر کند یا حکم کشف کند! این اولین وجه «بین الغی» است.

وجه دوم: «و ثانیهما: أنه تعالى لما أكمل نبیه»؛ همه علوم را به آن حضرت داد. در بحث معارف قرآنی هم آن روایات نورانی که از وجود مبارک امام سجاد در صحیفه سجادیه که در دعای ختم قرآن هست - همه دعاها

۲۰. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۳، ص ۱۴۳.

۲۱. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۳، ص ۱۴۴.

صحیفه سجادیه نورانی است مخصوصاً این گونه از ادعیه - که خدایا! علم قرآن را تو به ما آموختی! تو ما را وارث پیغمبر قرار دادی! تفسیر قرآن، تأویل قرآن، باطن قرآن و حقایق قرآن را تو به ما آموختی! ^{۲۲} از همان راه اینها استفاده می کنند و مطالب را بازگو می کنند. «ثانیهما أنه تعالی لما أكمل نبیه (صلی الله علیه و آله و سلم) بحیث لم یکن یختار من الأمور شیئاً إلا ما یوافق الحق و الصواب». اصلاً حرم امن نبوت این است که در مسیر وحی دارد زندگی می کند، او اصلاً بیرون از این وحی نیست! در بحث مُخْلِصین اشاره شد که چرا شیطان به مُخْلِصین دسترسی ندارد؟ آیا نسبت به آنها می خواهد احترام بکند؟ یا نه! اوج مقام آنها طوری است که شیطان به آنجا دسترسی ندارد؟ افراد عادی مثل ما در جایی زندگی می کنیم که هم حق وجود دارد و هم باطل، هم صدق و هم کذب، هم خیر و هم شر، هم حسن و هم قبیح، این بدلی درست می کند؛ بر فرض ما که متدین هستیم، بخواهیم راه حق برویم، این آن قدرت را دارد که باطل را حق نشان بدهد، حق را باطل نشان بدهد، از نفس مسوَله کمک بگیرد و ما را فریب بدهد، این راه دارد؛ اما یک مرحله است که در آن مرحله اصلاً باطل نیست، کذب نیست، شر نیست و قبیح نیست، مثال هایی که قبلاً ذکر می کردیم این بود: اگر کسی وارد کتابخانه ای بشود که میلیون ها کتاب هست اما همه قرآن است، این شخص هر کتابی را - کوچک، بزرگ، از نزدیک یا از دور - اگر ببیند می فهمد قرآن است، برای اینکه اینجا غیر از قرآن چیز دیگر نیست! پیغمبر و اهل بیت (علیهم السلام) به جایی رسیدند که در آنجا جز چیزی دیگر نیست، اینها هر چه بفهمند حق است و هر چه بگویند حق است، شیطان آنجا راه ندارد! اینکه گفت: «إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ» ^{۲۳} نه یعنی من به آنها احترام می کنم! این صریحاً درباره آدم این کار را کرد؛ منتها آنجا نشئه تکلیف نبود و توجیه عقلانی هم دارد؛ این نه برای آن است که حالا احترام می کند، گفت من

۲۲. صحیفه سجادیه، دعای ۴۲: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْزَلْتَهُ عَلَى نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُجَمَّلًا وَآلَهُمْ عَجَائِبُهُ مُكَمَّلًا وَوَرَّثْتَنَا عِلْمَهُ مُفَسَّرًا وَفَضَّلْتَنَا عَلَى مَنْ جَهِلَ عِلْمَهُ وَفَوَيْتَنَا عَلَيْهِ لَتَرْفَعَنَا فَوْقَ مَنْ لَمْ يُطِيقْ حَمْلَهُ...».

۲۳. سوره حجر، آیه ۴۰؛ سوره ص، آیه ۸۳.

مقدورم نیست! من ﴿لَا زَيْنَ﴾^{۲۴} بدلی می‌سازم! جایی که کاری از بدلی ساخته نیست، من با چه ابزاری بدلی بسازم؟! اینها در کتابخانه‌ای هستند که غیر از قرآن چیزی دیگر در آن نیست، من چه چیزی به آنها نشان بدهم؟ غیر از حقیقت چیزی دیگر نیست، من چه چیزی به اینها نشان بدهم؟ این نه برای آن است که به پیغمبر و ائمه (علیهم السلام) می‌خواهد احترام بکند! او مقدورش نیست. انسان به جایی می‌رسد که در آن جا جز حق چیزی دیگر نیست و او جز حق نمی‌اندیشد جز حق نمی‌خواهد، بهشت چطور است؟ اگر - إن شاء الله - نصیب ما شد و رفتیم بهشت، حالا بهشت حتی پایین‌تر از آن مقام اهل بیت است! در بهشت جسمانی - ﴿لَا لَعُو﴾^{۲۵}، این «لام» چون تکرار شده است اسم آن مرفوع است، وگرنه «لا» لای نفی جنس است - ﴿لَا لَعُو فِيهَا وَلَا تَأْتِي﴾؛ اصلاً خیال گناه در بهشت نیست. پس ما چنین عالمی داریم، این بهشت که به مراتب پایین‌تر از آن مقام مُخْلِصین است! عالمی است که اصلاً گناه در آن نیست، خلاف در آن نیست، کذب در آن نیست، باطل و شرّ در آن نیست، هر چه هست حقّ است و خیر است و صدق است و حسن! چنین جایی، جا برای بدلی‌سازی و گمراهی نیست؛ از این به مراتب بالاتر مقام مُخْلِصین است، آن جا که جا برای گناه نیست! فرمود پیغمبرها در این محدوده هستند، این جا هر چه باشد وحی است و الهام؛ در این وحی و الهام به پیغمبر می‌فرماید - نظیر واجب تخییری در برابر واجب تعیینی - هر کدام از اینها را به عنوان «فرضُ النبی» بگیر و به مردم بگو که اینها می‌شود نظیر دو رکعت آخر نماز، پس در این محدوده است، نه اینکه پایین محدوده باشد - معاذ الله - تو مثل یک مرجع تقلید یا مثل مجتهد بنشینی فکر بکنی و هر چه که تو فکر کردی بشود دین! این معنایش این است که بخشی از دین را از بشر می‌گیرد، نه از خدا!

۲۴. سوره حجر، آیه ۳۹.

۲۵. سوره طور، آیه ۲۳.

بازگشت «فرض النبی» به «فرض الله» به دلیل ظهور اراده الهی بر قلب پیامبر

فرمود که این معنا «و ثانيهما أنه تعالى لما أكمل نبيه (صلى الله عليه وآله وسلم) بحيث لم يكن يختار من الأمور شيئاً إلا ما يوافق الحق و الصواب و لا يحلُّ بباله ما يخالف مشيئته سبحانه في كل باب»، اصلاً در حرم امن قلب پیغمبر جز اراده الهی آن جا ظهور ندارد! اینکه فرمود: «إِنَّ الْإِمَامَ وَكُرُّ لِرَادَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَشَاءُ إِلَّا مَنْ يَشَاءُ اللَّهُ»^۱ «وَكُرُّ» یعنی آشیانه؛ اراده الهی، این مرغ بخواد پَر بکشد آشیانه آن دل اهل بیت است. «قُلُوبُنَا أَوْعِيَةٌ لِمَشِيئَةِ اللَّهِ»^۲ «إِنَّ الْإِمَامَ وَكُرُّ لِرَادَةِ اللَّهِ»، «وَكُرُّ» یعنی آشیانه؛ این اراده اگر بخواد بنشیند، کجا می نشیند؟ در قلب ما می نشیند! این حرم امن پاک است، این جا جز وحی الهی، جز حرم امن و جز الهام الهی که چیزی دیگر نیست؛ لذا فرمود: «في كل باب فوض إليه تعيين بعض الأمور كالزيادة في ركعات الفرائض و تعيين النوافل من الصلاة و الصيام» و کیفیت جدّ «و غير ذلك مما سيأتي بعضها في هذا الكتاب إظهاراً لشرفه و كرامته عنده»، اما «و لم يكن أصل التعيين إلا بالوحي و لا الاختيار إلا بالإلهام»؛ اوّل وحی و تعلیم است که حضرت در قلمرو تعیین و الهام الهی به سر می برد، بعد از اینکه یکی را انتخاب کرد دوباره خدا امضا می کند و می گوید حالا به مردم بگو! این سَبَق و لحوق آن، ورود و خروج آن، آغاز و انجام آن وحی الهی است، دیگر این چنین نیست که حضرت از آن جهت مثل یک مجتهد بنشیند فکر بکند و با علم حصولی این کار را انجام بدهد. «و لم يكن أصل التعيين إلا بالوحي و لا الاختيار إلا بالإلهام» با این هم کافی نیست، «ثم كان يؤكّد ما اختاره صلى الله عليه وآله وسلم بالوحي»، پس این محفوف به وحی است؛ منتها حرمت پیغمبر باعث شد که اینها را به عنوان «فرض النبی» می گوئیم، نه اینکه - معاذ الله - حکم برای پیغمبر باشد و او خودش استدلال کرده باشد، خودش مثل یک مرجع تقلید بنشیند و فکری

۱. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۳۸۵.

۲. الغيبة (للطوسي)، كتاب الغيبة للحجة، ص ۲۴۷.

را به دست بیاورد. «و لا فساد فی ذلك عقلا»، بلکه راست گفته چون برهان عقلی برخلافش نیست! «و قد دلت النصوص المستفیضة علیه».

حالا اشکالی - ظاهر کلینی و اکثر محدثین هم همین است^۱ - مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) دارد که این اشکال مرحوم صدوق را مرحوم مفید و امثال آن - یک اختلاف داخلی است - حل می کنند. بعد می فرماید: «کل ذلك بحسب ما یریهم الله من مصالح الوقت كما سیأتی فی خبر ابن آشیم و غیره»^۲ تازه چه وقت بگوید و کجا بگوید را هم ذات اقدس الهی برابر وحی به اینها الهام می کند.

در صفحه ۱۴۶ هم بیان نورانی امام رضا (سلام الله علیه) ذکر می کند،^۳ در صفحه ۱۴۷ هم می فرماید: «وَقَدْ فَوَّضَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى نَبِيِّهِ أَمْرَ دِينِهِ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾».

روایات فقهی محصول الهام الهی به ائمه نه اجتهاد شخصی آنان

الآن حداکثر یک سیزدهم قرآن کریم درباره فقه باشد؛ یعنی این شش هزار و ششصد و اندی آیه نورانی که هست، اگر پانصد آیه درباره احکام فقهی باشد یعنی یک سیزدهم آیات قرآن درباره فقه هست؛ این همه احکام فقهی که صدها فکر هست، اینها را ذات اقدس الهی از راه روایات و الهام به ائمه (علیهم السلام) فرمود.

فرمود: «وَقَدْ فَوَّضَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى نَبِيِّهِ أَمْرَ دِينِهِ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ وَ قَدْ فَوَّضَ ذَلِكَ إِلَى الْأَئِمَّةِ». ما «فرض النبی» داریم، «فرض الامام» که نداریم! در حالی که تفویض به ائمه (علیهم السلام) شده است؛ یعنی بیان کردن همان دو محور اصلی که قلمرو تعیین «بالوحي» است و محدوده

۱. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۳، ص ۱۴۵: «و ظاهر الكلینی و أكثر المحدثین القول به و الصدوق (ره) و إن أوهم ...».

۲. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۳، ص ۱۴۵.

۳. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۳، ص ۱۴۶: «و كان الرضا علیه السلام یقول فی دعائه: اللَّهُمَّ إِنِّي أَبْرَأُ إِلَيْكَ مِنَ الْخَوَلِّ وَالْقُوَّةِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَبْرَأُ إِلَيْكَ مِنَ الَّذِينَ ادَّعَوْا لَنَا مَا لَيْسَ لَنَا بِحَقِّ اللَّهِ ...».

انتخاب «بالإلهام» است، بعد هم تأیید آن با وحی الهی است. با سه عنصر و حیانی اینها حرکت می‌کنند؛ یعنی تعیین «بالوحی»، انتخاب «بالإلهام» و امضا هم «بالوحی». فرمود ولی علامت مفوضه و غلات و اصنافشان این است که «نَسَبْتَهُمْ مَشَايخَ قُمْ وَ عُلَمَاءَهُمْ إِلَى الْقَوْلِ بِالتَّقْصِيرِ»؛ بعضی‌ها که اهل غلو هستند علمای قُمْ و مشایخ قُمْ همین حرف‌هایی که ما گفتیم را دارند می‌گویند، آن وقت آن قاریان مشایخ و علمای قُمْ را می‌گفتند که درباره ائمه کوتاهی می‌کنند. ما امام را به عنوان جانشین پیغمبر می‌شناسیم، پیغمبر را به عنوان «خلیفه الله» می‌شناسیم و به عنوان «رسول الله» می‌شناسیم، نه به عنوان مرجع تقلید! رسول الله «بِمَا أَنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ» غیر از حرف مُرْسِل که حرف کسی را نمی‌گوید! خلیفه «بِمَا أَنَّهُ خَلِيفَهُ» غیر از حرف «مُستخلف عنه» را که نمی‌زند!

زیارت جامعه بیان‌گر گوشه‌ای از مقام بلند ولایت ائمه (علیهم السلام)

اما از آن به بعد - إلى ما شاء الله - خدا به اینها چه چیزی داد، به عقل کسی هماهنگ درنی‌آید، از آن به بعد این زیارت «جامعه» است که در دسترس ماست؛ این زیارت «جامعه» در حقیقت تفسیر ولایت است، ولایت ائمه (علیهم السلام) مثل قرآن تفسیر می‌خواهد؛ منتها حالا فکر شده که بهترین زیارت و دعایی که بتواند گوشه‌ای از مقام اینها را بیان کند چیست؟ که همین زیارت نورانی «جامعه» است! آن وقت از آن به بعد زیارت «جامعه» معنای خودش را پیدا می‌کند. چیزی در عالم نیست که خدا به اینها نداده باشد! از هر فرشته‌ای بالاترند! اگر آن روز فرشته‌ها شاگردی آدم را داشتند که ﴿يَا آدَمُ أَتُبِّئُهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ﴾^۱، امروز می‌آیند خدمت وجود مبارک حضرت و شاگردی می‌کنند، از این مقام بالاتر چه می‌خواهید؟! اینها که می‌خواهند عالم را اداره کنند! مدبران امر کیست؟ همین‌ها هستند! اینها از کجا یاد می‌گیرند؟ ﴿يَا آدَمُ أَتُبِّئُهُمْ﴾. فرشتگان امروز از چه کسی یاد می‌گیرند؟ از وجود مبارک حضرت.

۱. سوره بقره، آیه ۳۳.

غلو نبودن اعتقاد این مقام‌ها برای ائمه در صورت بیان علمی آن

از این مقام‌ها بالاتر فرض ندارد! اما وقتی انسان از راه آن وارد بشود که دیگر غلو نیست! چطور مدبرّات امر را شما قبول کردید، همین حرف‌ها را درباره استاد مدبرّات امر قبول ندارید؟! می‌گویید غلو است؟! مگر فرشته‌ها مدبرّات امر نیستند؟ ﴿فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا﴾^۱! حالا «صافات»^۲ و «نازعات»^۳ که هستند، اینها اقسامشان است؛ اینها که مدبرّات امر هستند، این مدبرّات امر که شاگرد انسان کامل است! منظور از آدم که شخص حضرت آدم نیست، این مقام انسان کامل است؛ آن روز وجود حضرت آدم بود امروز وجود مبارک حضرت است، ﴿يَا آدَمُ أَتَيْتُكُمْ بِأَسْمَائِهِمْ﴾ اینها با اسمای الهی دارند کار می‌کنند! شما این حرف‌های احیای موقی و امثال آن را که درباره ملائکه قبول دارید، درباره اسرافیل، جبرائیل و عزرائیل اینها را قبول دارید، درباره معلّم آنها قبول ندارید؟ اینکه غلو نیست! اما وقتی انسان از راه آن وارد بشود دیگر مطمئن است.

حکم به «فرض النبی» و حتی «فرض الامام» با حفظ سه ضلع آن

بنابراین تفویض هم «فرض النبی» هست و هم «فرض الامام» هست؛ منتها فرض به این است که در سه ضلع وحی و الهام حرکت می‌کنند: تعیین آن «بالوحی» است، انتخاب آن «باللهام» است، بعد ملحق است به امضا و تنفیذ ذات اقدس الهی.

۱. سوره نازعات، آیه ۵.

۲. سوره صافات، آیه ۱.

۳. سوره نازعات، آیه ۱.

حالا می‌ماند بحثی که مرحوم کاشف الغطاء دارد و بحثی پیرامون علم غیب که چند بار در همین بحث خوانده شد؛ یک بیان عقلی هم سیدنا الاستاد دارد که می‌فرماید آن بیانی که دیگران دارند، به همان بیانی که ما می‌گوییم برمی‌گردد.^۱ حالا - إن شاء الله - فردا مطرح می‌شود.

«و الحمد لله رب العالمین»

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۸، ص ۱۹۲.